

تأثیر تحولات ۲۰۱۱ خاورمیانه بر ارتقاء مجموعه امنیتی خلیج فارس

هادی ابراهیمی کیایی^۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۸/۱۰

چکیده

منطقه خلیج فارس به علت موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک خود یکی از مناطق بسیار مهم و حساس جهان می‌باشد. انرژی و امنیت دو موضوع کلیدی و استراتژیک در این منطقه است و از آنجا که جمهوری اسلامی ایران یکی از مهم‌ترین بازیگران در عرصه امنیت خلیج فارس محسوب می‌شود، هر برنامه‌ای که در رابطه با چگونگی ترتیبات امنیتی در خلیج فارس طراحی و تدوین شود برای ایران اهمیت ویژه‌ای دارد. با عنایت به موارد فوق، پژوهش حاضر با هدف تبیین میزان تأثیر تحولات ۲۰۱۱ خاورمیانه بر ارتقاء مجموعه امنیتی خاورمیانه با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی و جستجو در مقاله‌ها، سایت‌ها و بانک‌های اطلاعاتی به رشته تحریر درآمده است. بر اساس یافته‌های پژوهش حاضر می‌توان بیان نمود که حضور نیروهای امریکایی در منطقه خلیج فارس از یک سو و چالش‌هایی که کشورهای عضو شورای همکاری به‌ویژه امارات عربی متحده و عربستان به آن دامن می‌زنند از سوی دیگر، مجموعه امنیتی کشورهای حاشیه خلیج فارس را با مشکل مواجه نموده است. همچنین می‌توان بیان نمود که تحولات ۲۰۱۱ خاورمیانه موجب تثبیت خرده منطقه‌گرایی امنیتی در ابعاد نوین شده و بدین ترتیب مانع ارتقاء مجموعه امنیتی خلیج فارس می‌شود.

واژگان کلیدی: مجموعه امنیتی، خلیج فارس، تحولات ۲۰۱۱ خاورمیانه، جمهوری اسلامی ایران، عربستان سعودی.

مقدمه

منطقه خلیج فارس همواره به عنوان یکی از مناطق مهم امنیتی، راهبردی و اقتصادی در نظام بین‌الملل از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است، به گونه‌ای که در طول قرن‌های اخیر، پیوسته مورد توجه قدرت‌های بزرگ جهانی بوده و از تجاوز آن‌ها در امان نمانده است. وجود نفت و توجه به نقش اساسی آن در اقتصاد جهانی، امنیت و ثبات این منطقه را به عنوان دغدغه اصلی کشورهای منطقه و جهان تبدیل کرده است. به نظر می‌رسد با توجه به بافت دولت‌های منطقه خلیج فارس و وضعیت سرزمینی و جغرافیای سیاسی آن، امنیت منطقه‌ای مبتنی بر همکاری بین دولت‌های منطقه، مناسب‌ترین شیوه برای تأمین امنیت خلیج فارس است؛ اما وقوع سه جنگ عمده در طول ۲۵ سال در منطقه خلیج فارس و تهدیدهای گروه‌های تروریستی و تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی، باعث برجسته شدن مسائل امنیتی در این منطقه شده است. این در حالی است که تحولات ۲۰۱۱ خاورمیانه و آغاز جنبش‌های مردمی در کشورهای عربی موجب ایجاد چالش در تشکیل مجموعه امنیتی نظام‌مند در منطقه خلیج فارس شده است.

تحولات کشورهای عربی باعث تغییر و دگرگونی در ائتلاف و اتحادهای گذشته شده است و تا حدود زیادی وضع سابق را به هم ریخته است. به عبارت دیگر، در اثر جنبش‌های عربی، برخی نظام‌های سیاسی سابق، دچار فروپاشی شده‌اند و یا در معرض فروپاشی قرار گرفته‌اند. این امر خود باعث شده است که جایگاه برخی دولت‌ها ارتقاء پیدا کند و در مقابل جایگاه منطقه‌ای برخی دیگر تنزل پیدا کند. طبیعی است که در این شرایط، آن دسته از دولت‌هایی که در اثر تحولات خاورمیانه جایگاه منطقه‌ای آن‌ها دچار افول شده است، تلاش کنند که بار دیگر جایگاه خود را به دست آورند. این امر خود سبب آغاز رقابت‌های جدیدی در سطح منطقه گردیده است که نه تنها با رقابت‌های گذشته متفاوت است، بلکه این رقابت‌ها ممکن است به سمت خصمانه و حتی جنگ نیز سوق پیدا کند. برای مثال، در اثر این تحولات، جایگاه منطقه‌ای عربستان تنزل و جایگاه منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران ارتقاء پیدا کرده است.

به علت اختلافاتی که میان کشورهای حوزه خلیج فارس بر اثر تحولات خاورمیانه ایجاد شده، تاکنون چارچوب امنیتی واحد و مورد قبول همه کشورهای منطقه طرح‌ریزی نشده است.

تقویت جایگاه جمهوری اسلامی ایران به عنوان تاثیرگذارترین کشور منطقه خلیج فارس بعد از آغاز بیداری اسلامی در خاورمیانه، در کشورهای عرب منطقه که به غرب وابسته بودند، ایجاد هراس کرده است. همچنین غرب، به ویژه ایالات متحده که منافع خود را در خطر می‌بیند با ایجاد پروژه

ایران هراسی و با مطرح کردن مسائلی هم‌چون هسته‌ای شدن جمهوری اسلامی ایران، بی‌اعتمادی و تفرقه‌افکنی را در منطقه تشدید می‌کند. اقداماتی که موجب ایجاد موانعی در جهت شکل‌گیری یک مجموعه امنیتی همه‌جانبه در منطقه می‌شود. با عنایت به موارد فوق، پژوهش حاضر درصدد پاسخ به این سوال اصلی که "تحولات ۲۰۱۱ خاورمیانه چه تاثیری بر ارتقاء مجموعه امنیتی خاورمیانه دارد؟" و سوالات فرعی ذیل، به رشته تحریر درآمده است.

- منطقه‌گرایی امنیتی در خلیج فارس از چه سابقه‌ای برخوردار است؟
- مجموعه امنیتی خلیج فارس از چه معیارهایی برخوردار است؟
- چه عواملی موجب تثبیت خرده منطقه‌گرایی در خلیج فارس می‌شود؟

مبانی نظری و پیشینه‌شناسی پژوهش

نظریه‌پردازانی هم‌چون باری بوزان در کتاب‌ها و مقاله‌های خود به امنیت خلیج فارس پرداخته‌اند. بوزان در کتاب "قدرت‌ها و مناطق" رهیافت مفهومی وسیعی از مساله امنیت ارائه می‌دهد و معتقد است تاکید صرف بر مقوله امنیت ملی کافی نیست. مورگان هم در کتاب "نظم‌های منطقه‌ای بر مقوله امنیت" بر ایجاد نظم‌های منطقه‌ای تاکید می‌کند.

اقارب‌پرست (۱۳۸۹) معتقد است ویژگی‌ها، ساختارها و به‌هم پیوستگی‌های امنیتی در منطقه خلیج فارس، باعث شکل‌گیری شبکه‌ای از روابط امنیتی میان کشورهای این منطقه گردیده است. وی معتقد است، امنیت این کشورها را نمی‌توان جدا از یکدیگر تصور نمود، به‌گونه‌ای که هرگونه تغییر و تحول در وضعیت یکی از کشورها باعث می‌گردد موقعیت سایرین نیز تحت تاثیر قرار گیرد و این مسئله به نوبه خود موجب تشکیل یک مجموعه یا زیرمجموعه امنیتی منطقه‌ای می‌شود.

اسماعیلی و همکاران (۱۳۹۲) در کتاب "مبانی، زمینه‌ها و پیامدهای ژئوپلیتیک بیداری اسلامی"، تحولات ۲۰۱۱ خاورمیانه را موجب تقابل راهبردی بین ایران و عربستان می‌دانند، تا جایی که رقابت و تضاد منطقه‌ای دو کشور تحت تاثیر عواملی هم‌چون خروج نیروهای امریکایی از عراق و نیز آغاز جنبش‌های مردمی جهان عرب وارد مرحله تازه‌ای شده است.

اسدی (۱۳۹۱) در پژوهشی تاثیرات تحولات جهان عرب بر شورای همکاری خلیج فارس را بررسی کرده است.

بر اساس فرضیه‌های پژوهش، در مقاله حاضر این فرضیه مطرح می‌شود که تحولات ۲۰۱۱ خاورمیانه موجب تثبیت خرده منطقه‌گرایی امنیتی در ابعاد نوین شده و بدین ترتیب مانع ارتقاء

مجموعه امنیتی خلیج فارس می‌شود. همچنین یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای، گروهی از کشورها را شامل می‌گردد که وابستگی متقابل امنیتی میان آنان به حدی است که امنیت ملی آنان را نمی‌توان جدا از یکدیگر فرض نمود. این تعریف دو نتیجه در پی دارد: الف) وابستگی‌های متقابل امنیتی در یک مجموعه امنیتی به‌گونه‌ای است که باعث شکل‌گیری شبکه‌ای از روابط امنیتی میان اعضای آن مجموعه می‌گردد و ب) این وضعیت به شکلی است که هر گونه تغییر و تحول در موقعیت هر یک از اعضا، موقعیت سایر اعضا را نیز تحت‌تاثیر قرار می‌دهد.

امنیت منطقه‌ای

طی سال‌های گذشته، بحث‌های زیادی درخصوص منطقه و روندهای منطقه‌گرایی در روابط بین‌الملل آغاز شده است. روند رشد و تکامل منطقه‌گرایی^۱ در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ موجب رشد ابعاد مختلف امنیتی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مناطق مختلف شده است. در این بین، پایان جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق به‌مثابه یکی از دلایل رشد منطقه‌گرایی، باعث شد که سطح تحلیل به‌ویژه در عرصه مناسبات بین‌المللی، از دولت - ملت به اتحادیه و بلوک‌های امنیتی، سیاسی، اقتصادی و تجاری منطقه‌ای تغییر پیدا کند.

در خصوص امنیت می‌توان بیان نمود که تعبیر گوناگونی از امنیت ارائه شده است، ولی هیچ اجماعی وجود ندارد. بوزان، امنیت را مفهومی توسعه‌نیافته می‌داند، یعنی مساوی با توسعه‌نیافتگی. در این بین، عده‌ای نیز امنیت را مفهومی مبهم می‌دانند (بوزان، ۱۳۷۸: ۶۷)؛ اما آنچه از امنیت می‌توان تعریف کرد این است که امنیت به وضعیتی گفته می‌شود که در آن تهدیدی نسبت به ارزش‌های حیاتی یک جامعه وجود داشته و توانمندی و شرایط برای بهره‌گیری از فرصت‌ها (امنیت روانی) فراهم باشد. امنیت منطقه‌ای هم یک نظام امنیتی است که براساس آن واحدهای تشکیل‌دهنده یک منطقه برحسب نگرانی‌ها، درک و برداشت یکسان از تهدیدات به‌منظور ایجاد و حفظ امنیت خود تن به قواعد و سازوکارهای مشخصی می‌دهند (عبداله‌خانی، ۱۳۸۳: ۲۷۹). از دیدگاه رئالیستی، نظام بین‌الملل ماهیتی آنارشیک دارد و از سویی دیگر جغرافیا نیز خود را بر دولت‌ها به لحاظ قرارداد آن‌ها در یک منطقه خاص و در میان چند همسایه تامین می‌کند؛ پس به‌نظر می‌رسد واحدهای سیاسی بیش از آنکه در گزینش همکاری‌های منطقه‌ای مخیر باشند، ملزم هستند. همچنین در کنار این دو عامل ساختاری درک این نکته دشوار نیست که در عصر جهانی شدن، تهدیدها چنان ابعاد

گسترده یافته و شدت دارند که مهار و دفع آن‌ها فراتر از توان دولت‌ها به‌ویژه دولت‌های ضعیف است. این امر حکومت‌ها را هرچه بیشتر به‌سوی تعامل و همکاری‌های چندجانبه به‌ویژه در محدوده‌های منطقه‌ای سوق می‌دهد.

سطوح و مراتب منطقه‌گرایی امنیتی

ائتلاف‌های منطقه‌ای در شرایطی ایجاد می‌شود که شکل‌بندی‌های قدرت در سیاست بین‌الملل با تغییراتی همراه گردد. جهت‌گیری سیاسی و رفتار بین‌المللی کشورها دگرگون شود. اهداف جدیدی در سلسله‌مراتب اولویت سیاسی، اقتصادی و امنیتی کشورها به‌وجود آید. در این شرایط، جلوه‌هایی از همکاری و تعارض به‌وجود می‌آید. کشورها تلاش می‌کنند تا اهداف خود را از طریق حداکثرسازی همکاری‌ها و همچنین ایجاد ائتلاف بین نیروهای موجود تأمین نمایند (سلیمانی، ۱۳۹۳: ۶۳). این روند بعد از فروپاشی نظام دو قطبی از مطلوبیت بیشتری برخوردار شد. به‌طور کلی، زمانی که خلاء قدرت ایجاد می‌شود، بازیگران تلاش می‌کنند تا اهداف خود را از طریق ائتلاف‌های جدید تأمین نمایند، زیرا سیاست بین‌الملل بدون وجود نهادهای حمایتی تداوم چندانی نخواهد داشت.

در مجموع، جلوه‌های امنیتی رویکرد همگرایی منطقه‌ای را می‌توان در چند محور بیان کرد:

الف) همکاری‌های فراملی - فروملی، التهاب‌های ملی‌گرایانه را کاهش می‌دهد و امکان ایجاد ثبات و امنیت را افزایش می‌دهد.

ب) شروع همکاری با زمینه‌های ملایم می‌تواند زمینه‌سازی مناسبی برای بهره‌برداری سیاسی - امنیتی باشد.

ج) همکاری‌های منطقه‌ای می‌تواند به‌عنوان یک عامل بازدارنده درون و بیرون منطقه‌ای عمل نماید و به تناسب میزان ثبات و میزان ادغام، این عامل می‌تواند ناامنی‌های درونی و بیرونی را مدیریت نماید.

د) همگرایی منطقه‌ای دارای درون‌مایه‌های امنیت‌سازی می‌باشند و به مرور بنیادهای امنیتی درون منطقه‌ای را پی‌ریزی می‌نمایند (عبداله‌خانی، ۱۳۸۳: ۱۲۶)؛ اما همگرایی اقتصادی و سیاسی در یک منطقه منجر به منافع بیشتر برای کشورهای آن منطقه می‌شود. در سطح سیاسی، امنیت و هماهنگی سیاست‌گذاری‌ها، تنازع‌ها و تنش‌های منطقه‌ای را کاهش می‌دهد و سکویی برای هماهنگ‌سازی بیشتر منافع ایجاد می‌کند و منطقه را قادر می‌سازد تا به‌عنوان یک جبهه متحد در

نظام جهانی عمل کند. بنابراین می‌توان گفت دو انگیزه و محرک به هم مرتبط برای تشویق همگرایی در سطح منطقه‌ای در خاورمیانه وجود داشته است. یکی انگیزه صرفاً سیاسی است که ریشه‌های آن در ایدئولوژی ملی‌گرایی عرب و اسلام وجود دارد. انگیزه دوم بیشتر اقتصادی است و از این دیدگاه نشأت می‌گیرد که مکمل بودن نعمت‌ها و مواهب در سراسر منطقه، اساسی برای توسعه بیشتر فراهم می‌کند. واقعیت این است که در مجموعه امنیت منطقه‌ای خاورمیانه، کشمکش امری محتوم است (زنگنه، ۱۳۸۳). به علاوه، الگوهای متفاوت و نامناسب توسعه اقتصادی؛ درآمد ثابت نفتی؛ ضعف اقتصادی؛ مکمل نبودن اقتصاد کشورهای خاورمیانه؛ کم بودن تبادلات درون منطقه‌ای؛ وابستگی به اقتصاد کشورهای توسعه‌یافته؛ مهاجرت نخبگان فکری و سرمایه‌داران؛ «اقتصادهای جزیره‌ای» و ضعف در جذب سرمایه‌های خارجی از جمله مشکلات اقتصادی در مسیر همکاری منطقه‌ای در خاورمیانه هستند.

منطقه‌گرایی امنیتی در خلیج فارس پیش از انقلاب اسلامی

سیری در پیشینه نظم و امنیت منطقه نشان می‌دهد پس از آنکه انگلیس در سال ۱۹۶۸ اعلام کرد به دلیل ناتوانی مالی تا سال ۱۹۷۱ قوای خود را از شرق کانال سوئز خارج خواهد کرد، آمریکایی‌ها به این فکر افتادند تا به طریقی امنیت این منطقه را برقرار نمایند. این سخن به معنی حضور مستقیم آمریکا در منطقه نبود، زیرا آمریکایی‌ها با توجه به ضربه سختی که در ویتنام خورده بودند، دیگر حاضر نبودند خود را در مناطق مختلف جهان درگیر نمایند. بهترین انتخاب آمریکا این بود که در پرتو دکترین نیکسون که در ۲۲ ژوئیه ۱۹۶۸ اعلام شده بود و بیان می‌داشت «خود کشورهای منطقه با تضمین اتکایی آمریکا این مسئولیت را برعهده گیرند» عمل شود (برزگری، ۱۳۸۷). سه قدرت مهم منطقه در آن زمان عبارت بودند از: ایران، عراق و عربستان. از آنجا که عراق متمایل به شوروی بود از ارزیابی آمریکا به دور ماند و ایران با توجه به موقعیت فرهنگی، توان اقتصادی اجرای دکترین نیکسون را عهده‌دار شد. به دنبال آن تسلیح رژیم شاه شروع شد و آمریکایی‌ها هر نوع سلاح متعارفی را به ایران صادر کردند، به طوری که وزیر خارجه وقت ایران در سازمان ملل طی مصاحبه‌ای اعلام کرد: «حفظ صلح و تامین امنیت در شبه قاره هند یکی از ارکان اساسی سیاست کشور ماست. ایران با انتشار خطوط کلی استراتژی دفاعی خود، اقیانوس هند را حریم امنیتی خلیج فارس می‌داند». به این ترتیب، با تقویت دولت‌های ایران و عربستان از سوی آمریکا و

جمع شدن شیخ‌نشین‌های منطقه در زیر چتر حمایتی دکترین نیکسون، منافع ایالات متحده و دوستانش در منطقه تامین شده و نیازی به حضور مستقیم آن‌ها در خلیج فارس نبود.

اما پیش از انقلاب اسلامی ایران، یک پیمان امنیتی دیگر در منطقه ایجاد شد. در فوریه ۱۹۵۵ عراق و ترکیه پیمان بغداد را تشکیل و اعلام کردند که کشورهای عضو «جامعه عرب» و «دیگر کشورهای علاقه‌مند به صلح و امنیت خاورمیانه»- که آن دو دولت آن‌ها را به رسمیت شناخته باشند- می‌توانند به این پیمان بپیوندند (بیگدلی، ۱۳۳۸: ۳۵). در سال ۱۹۵۵ ایران، بریتانیا و پاکستان به این پیمان پیوستند. انگلستان و آمریکا پیمان بغداد را در «حلقه مالی» دفاع از خاورمیانه در برابر شوروی می‌دانستند. عراق پس از انقلاب ژوئیه ۱۹۵۸، در مارس ۱۹۵۹ از پیمان خارج شد و این پیمان در اوت ۱۹۵۹ «سازمان پیمان مرکزی» (ستو) نامیده شد و مرکز آن را از بغداد به آنکارا انتقال دادند.

هر یک از کشورهای عضو ستو، به دنبال اهداف خاصی عضویت در این پیمان را پذیرفته بودند. حکومت محمدرضا پهلوی که در پی اتحاد منحصر به فرد با غرب و رابطه حامی - وابسته با آمریکا بود، به عضویت پیمان ستو درآمد. شاه انتظار داشت که در مقابل اتخاذ این سیاست، آمریکا و غرب اسباب تحکیم سلطنت وی را فراهم آورند. تحولات انقلابی خاورمیانه به رهبری جمال‌عبدالناصر، وقوع کودتا و واژگونی سلطنت در عراق و قطع رابطه مصر با ایران، منجر به بیم و انزوای حکومت ایران در منطقه شد. این اوضاع شاه را ناگزیر از برقراری مناسبات نزدیک‌تر با آمریکا و امضای موافقت‌نامه دفاعی دو جانبه با آمریکا کرد. اما این موافقت‌نامه، کمک نظامی آمریکا را در صورت تجاوز کمونیسم بین‌المللی پیش‌بینی می‌کرد، درحالی‌که شاه بیشتر نگران ملی‌گرایی عربی به‌ویژه در منطقه خلیج فارس بود.

منطقه‌گرایی امنیتی در خلیج فارس پس از انقلاب اسلامی

پیروزی انقلاب اسلامی ایران که یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین وقایع منطقه خاورمیانه پس از جنگ جهانی دوم برای آمریکا محسوب می‌شد، معادلات را برهم ریخت و باعث شکل‌گیری نظم جدیدی در منطقه شد. زیرا، رژیم شاه که مهم‌ترین پایه دکترین دوستونی استراتژی آمریکا در خاورمیانه بود را ساقط کرد و پیمان ستو به‌عنوان حلقه اتصال پیمان‌های ناتو و سیتو که به دور اتحاد جماهیر شوروی کشیده شده بود را از هم فروپاشید و نیز کشوری که تا این تاریخ ژاندارم و حافظ منافع غرب در منطقه و یک مانع استراتژیک در برابر نفوذ احتمالی شوروی محسوب می‌شد اینک خود به مهم‌ترین منبع تهدید منافع غرب و وابستگان به آن در منطقه تبدیل شده بود. انقلاب

اسلامی با قطع روابط با اسرائیل و گشودن سفارت فلسطین در تهران و اعلام سیاست حمایت قاطع از مردم فلسطین و با برخورداری از ایدئولوژی اسلامی از ظرفیت بالایی برای تحریک احساسات مردم منطقه برخوردار بود. به عبارت دیگر، از دیدگاه غرب، توازن استراتژیک منطقه به‌طور محسوسی تغییر یافته و ادامه این امر می‌توانست آثار و عواقب نامطلوبی برای غرب در منطقه داشته باشد. اگر کشورهای صنعتی و پیشرفته جهان از دسترسی به منابع انرژی خلیج فارس محروم شوند، نتیجه‌اش احتمالاً ورشکستگی و به دردمس افتادن متحدان امریکا و اقتصاد جهانی خواهد بود» (برزگری، ۱۳۸۷).

شرایط موجود ایجاب می‌کرد که یک فرمول نوین و متناسب با اوضاع جدید اندیشیده شود. این فرمول جدید را ریچارد نیکسون در کتاب خود چنین بیان کرده است: «اکنون و پس از سقوط شاه، ما و دوستان عرب‌مان این خلا را پر می‌کنیم» (برزگری، ۱۳۸۷). تشکیل شورای همکاری خلیج فارس بی‌شک در این راستا صورت گرفته است و با بررسی عملکرد شورا این مسئله به روشنی اثبات می‌گردد.

این اتفاق چندان نمی‌توانست امنیت را در سطح کلان منطقه‌ای به سرانجامی برساند، زیرا دو کشور مهم منطقه یعنی ایران و عراق از مناسبات این شورا خارج بودند. ضمن اینکه در سیاست جمهوری اسلامی ایران، برای امنیت پایدار در منطقه، همواره بر حضور همه کشورهای منطقه بدون حضور غربی‌ها یا کشورهای فرامنطقه تاکید شده است. به واقع موفقیت یا شکست هرگونه ترتیبات امنیتی در خلیج فارس به‌طور وسیعی بستگی به ساختار، اهداف و چگونگی تعامل اعضا با یکدیگر و سازوکارهایی دارد که برای تأمین امنیت منطقه‌ای از آن‌ها استفاده می‌کنند. به‌طورکلی، در خلیج فارس نمی‌توان از الگوهایی که تنها کشورهای دوست و هم‌فکر را گرد هم آورد و نوعی صف‌بندی از آن‌ها در برابر کشورهای غیردوست یا دشمن به‌وجود آورد استفاده کرد (Alder, 1998). خلیج فارس به‌عنوان یک مجموعه، برای تنظیم روابط امنیتی میان کشورهای عضو از یک‌سو و مقابله با تهدیدات و چالش‌های درون و برون منطقه‌ای از سوی دیگر، به یک سیستم امنیتی کارآمد نیازمند بوده و هست. بنابراین فارغ از هرگونه برداشت و ادراکی از سوی کشورهای عضو مجموعه، تعامل و همکاری آن‌ها در چارچوب یک نظم امنیتی بیش از آنکه تابع اراده و خواست آن‌ها باشد، برخاسته از یک ضرورت و نیاز مشترک خواهد بود. بر این اساس، کشورهای این منطقه در یک سیستم امنیتی به‌هم پیوسته و به‌عنوان یک مجموعه، متاثر از وابستگی متقابل امنیتی میان همدیگر به‌سر می‌برند (مجتهدزاده، ۱۳۸۰: ۴۱). این امر بیش از هر چیز دیگر، بیانگر این

مساله است که تنها راه مقابله با تهدیدات و چالش‌های موجود و نیز تامین امنیت و حفظ ثبات در منطقه، استفاده از سازوکاری است که در آن تمامی اعضا و با مشارکتی همه‌جانبه حضور داشته باشند. استفاده از سیستم امنیتی دسته‌جمعی این فرصت و امکان را در اختیار کشورهای منطقه قرار خواهد داد.

با درک همین مهم بود که جمهوری اسلامی ایران در طول سه دهه گذشته بارها طرح خود مبنی بر حفظ امنیت منطقه توسط کشورهای درون منطقه را پیشنهاد داده است که به دلایل مختلفی از سوی کشورهای جنوبی حاشیه خلیج فارس مورد استقبال قرار نگرفت.

نوع وابستگی متقابل امنیتی کشورهای خلیج فارس

از آنجا که خلیج فارس متعلق به کشورهای ساحلی آن است، این کشورها خود بایستی نسبت به تامین امنیت، حفظ و انسجام وحدت اعضای آن تصمیم گیرند؛ ولی چنین به نظر می‌رسد که به دلیل مشکلات زیادی که برای رسیدن به یک امنیت دسته‌جمعی در منطقه وجود دارد و عدم وجود اتحاد در بین کشورهای منطقه ایده تشکیل سازمانی مشترک امنیتی در این منطقه به سختی امکان عملیاتی شدن پیدا کند، مگر اینکه شرایطی برای گفتگوهای امنیتی بین اعضای منطقه به وجود آید تا در ضمن دوره‌های مختلف گفتگو، بتوانند از معمای امنیتی که در آن گرفتار آمده‌اند، خلاصی یابند و زمینه برای از بین بردن دور باطل خریدهای هنگفت نظامی و افزایش ناامنی و گسترش رقابت، ایجاد شود.

در صورت اجرای طرح امنیتی مشارکت‌جویانه در این منطقه که شامل همه کشورهای خلیج فارس باشد؛ آنگاه می‌توان امیدوار بود به اینکه امنیت نسبی از طریق پذیرفتن تعهدات متقابل کشورها در خصوص محدود کردن توانایی‌های نظامی خویش برای همه تامین شود.

تحولات ۲۰۱۱ خاورمیانه و مجموعه امنیتی خلیج فارس

الف) ماهیت تحولات امنیتی در منطقه خاورمیانه

تحولات جدید سیاسی - امنیتی و ژئوپلیتیک در خاورمیانه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر و بحران عراق، مسائل خاورمیانه را عمومی‌تر، به هم پیوسته‌تر و بین‌المللی‌تر کرده و این امر نظام امنیت خاورمیانه را به نظام امنیت بین‌الملل متصل کرده است (Camble, 2004). همچنین تحولات جدید ساخت قدرت و سیاست در منطقه و بیداری اسلامی شرایط ژئواستراتژیک ایران را به شدت تقویت کرده و افزایش نقش منطقه‌ای و قدرت چانه‌زنی ایران در مسائل جاری خاورمیانه را سبب

شده است. افزایش نقش ایران به دلیل برخورداری از موقعیت برتر و طبیعی ژئوپلیتیک و همچنین عناصر فرهنگی و ایدئولوژیک قدرت ملی از یکسو و بروز تحولات سیاسی - امنیتی در منطقه تعریف جدیدی از ماهیت تهدیدات بین‌المللی نسبت به خاورمیانه و علی‌الخصوص علیه جمهوری اسلامی ایران را در پی داشته است. این امر بیش از آنکه محصول شرایط منطقه‌ای باشد، نتیجه زیاده‌خواهی قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای و در راس آن‌ها آمریکا است. اما بدون تردید کشورهای منطقه خاورمیانه و همسایگان ایران جهت تقویت نقش خود دست به دامان قدرت‌های فرامنطقه‌ای شده‌اند تا توازن کنونی را به نفع خود برهم بزنند. با توجه به اهمیت منطقه خاورمیانه، به‌خصوص از منظر تامین منابع انرژی جهانی و با توجه به این واقعیت که آمریکا با دارا بودن ۲ درصد ذخایر نفت جهان، ۲۵ درصد نفت جهان را مصرف می‌کند، انگیزه لازم برای دولت‌مردان آمریکایی جهت تسلط بر منابع نفت و گاز و مسیرهای انتقال آن‌ها فراهم شد تا علاوه بر تامین نیازهای انرژی خود از طریق سلطه بر منابع انرژی و مسیرهای انتقال آن، رقبای خود را کنترل کنند (اسدی، ۱۳۸۱: ۲۸).

در این راه دو عنصر تأثیرگذار در حوزه قدرت ملی جمهوری اسلامی ایران، یعنی عنصر ژئوپلیتیک و عنصر ایدئولوژی (شیعی) با بروز تحولات جدید، حائز اهمیت منطقه‌ای و جهانی شده‌اند. در درجه اول از لحاظ ژئوپلیتیک، افزایش اهمیت جهانی تروریسم القاعده‌ای از یکسو و بروز بحران‌های منطقه‌ای بعد از آن هم‌چون افغانستان، لبنان، سوریه و عراق از سوی دیگر سبب شد هیچ بازیگر بین‌المللی نتواند نقش جمهوری اسلامی ایران را نادیده بگیرد. آمریکایی‌ها تلاش بسیاری به خرج دادند که در این بحران‌ها بدون یاری گرفتن از ایران به حل آن اهتمام ورزند اما آنچه عینیت یافت، شکست آن‌ها در تمامی مسائل منطقه‌ای بود.

در وجه دوم و از منظر عنصر ایدئولوژی شیعی، با تحولات جدید در ساخت قدرت و سیاست عراق و روی کار آمدن اولین دولت شیعی در جهان عرب و همچنین تحولات لبنان نقش عنصر شیعی و به تبع آن نقش جمهوری اسلامی ایران از ابعاد محدود در سطح ملی به ابعاد منطقه‌ای و جهانی گسترش یافته است (علایی، ۱۳۹۲). بنابراین، ایران در شرایط حاضر در مرکز مسائلی در خاورمیانه قرار دارد که به نوبه خود سرتیترهای اصلی امنیت بین‌الملل تلقی می‌شود.

تحولات جدید ساخت قدرت و سیاست در عراق، مصر، تونس، لیبی و یمن و افزایش قدرت حزب‌الله در لبنان سبب شد رژیم صهیونیستی شدیداً نگران شکل‌گیری یک ائتلاف جدید قدرت بر ضد اقدامات توسعه‌طلبانه این رژیم شود. اتصال ژئوپلیتیک مسائل خلیج فارس به مسائل مدیترانه از طریق عنصر شیعی، امری که بعضی از دیدگاه‌ها از آن به‌عنوان «هلال شیعی» یاد می‌کنند، شدیداً

برای رژیم اسرائیل و اعراب محافظه‌کار جهان عرب نگران‌کننده است، امری که سبب شد کشورهای متحجر منطقه دست به دامان آمریکا برای برهم‌زدن معادلات خاورمیانه شوند. معادلاتی که هر روز سبب افزایش قدرت جمهوری اسلامی ایران در منطقه گردید.

کشور دیگری که در منطقه به‌شدت به دنبال کاهش نقش جمهوری اسلامی ایران در منطقه است و در این راه هم‌پیمان استراتژیک آمریکایی‌ها محسوب می‌گردد؛ عربستان سعودی است. ایران و عربستان در سال‌های اخیر روابطی پرتنش همراه با رقابت‌هایی پیچیده را تجربه کرده‌اند. این رقابت‌ها ناشی از دو محور و مولفه اصلی بوده است. یکی از این محورها به دیدگاه‌ها و منافع متضاد دو کشور در مورد مسائل منطقه‌ای و به‌ویژه خیزش‌های مردمی در جهان عرب مربوط بوده است. مولفه دوم موثر در این تنش، مشارکت عربستان در طرح مهار جمهوری اسلامی ایران و همراهی کردن این کشور با غرب در این زمینه بوده است. این دو مولفه باعث افزایش تنش و رقابت‌های دو کشور در سال‌های گذشته شده است.

در خصوص مولفه اول باید اشاره کرد که به‌نظر می‌رسد مساله اصلی، تفاوت‌های رویکردهای جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در مورد نظم منطقه‌ای است. با توجه به این تفاوت و بحث خیزش‌های مردمی و اسلامی در جهان عرب، دو کشور تلاش کردند که از فرصت‌های موجود در منطقه حداکثر استفاده را ببرند و تهدیدهایی که متوجه منافع‌شان است را به حداقل برسانند. تفاوت دیدگاه‌های جمهوری اسلامی ایران و عربستان در مورد نظم منطقه‌ای منجر به این شده است که جمهوری اسلامی ایران و عربستان منافع متفاوت و متضادی را در سطح منطقه‌ای دنبال می‌کنند. این به نوبه خود باعث تنش‌های عمیق و رقابت‌های پایدار در سطح منطقه‌ای بین دو کشور شده است.

مولفه دیگری که باعث تنش و تخاصم در روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان شده است، مشارکت عربستان در طرح مهار و تضعیف ایران از سوی غرب است. در مواردی، عربستان در این طرح پیشتازتر از دیگر کشورهای منطقه و حتی قدرت‌های بین‌المللی بوده و این روند را تسریع کرده است (Hetten, 2004). از جمله عربستان سعودی در روند افزایش تحریم‌های ایران نقش فعالانه‌ای داشته و حاضر شده تولید نفت خود را افزایش دهد تا مصرف‌کنندگان نفت در جهان بتوانند نفت جمهوری اسلامی ایران را تحریم کنند.

ب) ماهیت داخلی تحولات سیاسی امنیتی کشورهای خاورمیانه

با ظهور خیزش‌ها در سال ۲۰۱۱ میلادی از کشور تونس، کشورهای دیگر مشابه از لحاظ ساختار حکومتی در خاورمیانه نیز شاهد اعتراضات مردمی علیه نظام حکومتی حاکم خود شدند و در نهایت به سرنگونی حکومت‌های دیکتاتوری عرب در منطقه خاورمیانه گردیدند. یکی از دلایل مهم افزایش این خیزش‌ها را می‌توان به مشابه بودن سیستم‌های حاکم بر این کشورها دانست، یعنی اینکه این کشورها از وجود حکومت‌های موروثی-دیکتاتوری در کشورهای خود رنج می‌بردند و از کمترین حق و حقوق شهروندی برخوردار بودند؛ با عنایت به کاستی‌ها و نا کارآمدی‌های فراوان در بین جوامع عرب، آن‌ها درصدد برآمدند تا با خاتمه دادن بر فقر و بیکاری و بالاخص اقتدارگرایی بر خود، در مقابل مستبدین حاکم خیزش کرده و آن‌ها را سرنگون کنند.

به هر حال بیداری اسلامی و تحولات جهان عرب نقطه عطفی در ایجاد موازنه قدرت جدید در منطقه خاورمیانه محسوب می‌شود. پیش از این "توازن قدرت" در منطقه در سطح بازیگران کلاسیک یعنی دولت‌ها صورت می‌گرفت که آسان‌تر و سریع‌تر بود (باقری، ۱۳۹۰: ۶۶)، اما با بروز تحولات عربی "توازن قدرت" هم‌زمان بر محور "پویایی‌های سیاست داخلی" جوامع عربی و نقش دولت‌ها صورت می‌گیرد. لذا چگونگی ایجاد موازنه قوا در ماهیت پیچیده‌تر و کندتر شده است. با بروز تحولات جهان عرب، مسائل سیاسی-اجتماعی داخلی کشورهای عربی مثل دموکراسی‌سازی، آزادی، اصلاحات ساختار سیاسی، خروج از اقتدارگرایی، سیستم‌های اقتصادی، اسلام‌گرایی، حقوق بشر، حقوق جوانان، حقوق زنان و غیره به‌عنوان اولویت اصلی مسائل این کشورها تبدیل شده و این تحول خود جهت‌گیری سیاست خارجی کشورها در معادلات قدرت منطقه‌ای را تحت تاثیر قرار داده است.

ج) ماهیت منطقه‌ای تحولات سیاسی امنیتی خاورمیانه

محور اصلی تجزیه و تحلیل تحولات عربی برپایه رقابت دولت‌ها برای افزایش "نقش و نفوذ" خود در چارچوب توازن قوا صورت می‌پذیرد، محوری که کمتر به آن توجه شده ولی روزبه‌روز بر اهمیت آن افزوده می‌شود. به‌عنوان مثال، پیچیدگی‌های مسائل مصر، بحرین، یمن و بحران سوریه بیشتر به دلیل ترکیب "مسائل و پویایی‌های سیاست داخلی" این کشورها با "مسائل منطقه‌ای" و نقش کلاسیک دولت‌ها برای حفظ توازن قدرت است و همین موضوع پیش‌بینی سرنوشت بحران‌های منطقه‌ای را بسیار دشوار کرده است.

باید توجه داشت که هر یک از بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، افزایش نقش منطقه‌ای خود را برای نیل به اهداف خاص خود می‌خواهند. غرب و ترکیه نقش خود را بیشتر برای افزایش "نفوذ" و کسب رهبری سیاسی در جهان اسلام می‌خواهند. جمهوری اسلامی ایران، روسیه، چین و حتی عربستان نقش خود را برای "مهار" تهدیدات و افزایش ضریب امنیت ملی خود دنبال می‌کنند. بر این مبنای، محور "مدل امنیتی"، "ایدئولوژی" و "اقتصاد" همگی به‌عنوان ابزارهایی برای افزایش نقش بازیگران اصلی در منطقه در چارچوب معادلات قدرت صورت می‌گیرد (برزگر، ۱۳۸۷). از این سطح تحلیل، آینده توازن قدرت در منطقه بر رقابت دو بلوک از بازیگران منطقه‌ای و بازیگران فرامنطقه‌ای خواهد بود. در بلوک بازیگران منطقه‌ای، چهار بازیگر فعال و اصلی قدرت منطقه یعنی جمهوری اسلامی ایران، ترکیه، عربستان و مصر همراه با رژیم صهیونیستی به‌عنوان بازیگر پشت‌پرده و به ظاهر غیرفعال که منافع خود را از طریق آمریکا پیگیری می‌کند قرار دارند. در بلوک بازیگران فرامنطقه‌ای نیز دو بازیگر اصلی آمریکا و روسیه هستند. در این چارچوب، ویژگی جدید تحولات عربی تأثیر "ظرفیت داخلی جهان عرب" بر سیاست منطقه‌ای بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. بر این مبنای، رقابت تمامی بازیگران تأثیرگذار در تحولات جهان عرب بر محور "مهارتهدید" و افزایش "نقش و نفوذ" بوده است. به‌عنوان مثال، رقابت جمهوری اسلامی ایران و عربستان بیشتر بر مبنای "مهار" نقش یکدیگر و افزایش "نفوذ" در کشورهای هم‌سواست تا بر محور رقابت شیعه و سنی. عربستان افزایش نقش منطقه‌ای ایران را به ضرر منافع و امنیت ملی خود می‌داند، درحالی‌که جمهوری اسلامی ایران افزایش نقش و نفوذ منطقه‌ای خود را برای رفع تهدیدات امنیت ملی خود ضروری می‌داند.

عربستان سعودی نیز به‌عنوان یک بازیگر محافظه‌کار سنتی منطقه در پی "مهار" تهدیدات و حفظ "امنیت" پادشاهی حاکم است. این کشور سعی می‌کند تا کمتر تحت‌تأثیر تحولات و تغییرات داخلی جهان عرب از قبیل اصلاحات سیاسی، حقوق زنان، نقش جوانان و غیره قرار گیرد و به‌واقع از سرایت تحولات بهار عربی به درون مرزهای خود جلوگیری می‌کند. بر این مبنای، سیاست مهار جمهوری اسلامی ایران در منطقه و حضور فعال در بحران سوریه و دخالت نظامی در سرکوب قیام مردم بحرین را با هدف افزایش امنیت نظام سلطانی خود پیگیری می‌کند. جمهوری اسلامی ایران نیز با استفاده از ظرفیت‌های داخلی جهان عرب به‌ویژه در مصر، یمن و بحرین خواهان سرعت تحولات برای کاهش نقش و نفوذ منطقه‌ای آمریکا و اسرائیل است و در سوریه نیز برای مهار تهدید و حفظ توازن قوای منطقه‌ای خواهان کاهش سرعت تحولات و ورود

به روند انتقال سیاسی قدرت و انجام اصلاحات بر مبنای حفظ امنیت و ثبات در منطقه است (جوکار، ۱۳۹۱).

آمریکا سیاست سنتی افزایش "نفوذ" و تسط بر جریان‌های سیاسی - امنیتی و اقتصادی در منطقه را با هدف مدیریت تحولات جهان عرب از طریق بکارگیری قدرت هوشمند، دیپلماسی عمومی و ارائه مدل غربی حکومتی، تمرکز بر طبقه متوسط و دموکراسی‌سازی در منطقه پیگیری می‌کند. آمریکا همچنان در انتخاب بین "منافع" و "ارزش‌ها" به دلیل اصل بودن حفظ امنیت اسرائیل در سیاست خاورمیانه‌ای خویش، طرف منافع خود را می‌گیرد. بر همین اساس، ایالات متحده از دموکراسی در بحرین حمایت نمی‌کند و بر حفظ نظام موجود در این کشور تأکید دارد و به سرکوب خونین و ظالمانه مردم در این کشور اعتراضی ندارد.

نهایتاً روسیه نیز با استفاده از ظرفیت‌های داخلی جهان عرب نگران از دست دادن نقش منطقه‌ای خود برای "مهار" آمریکا است.

بنابراین می‌توان گفت که در این شرایط، همه بازیگران با تمامی ابزارهای قدرت ملی، خواهان افزایش نقش و نفوذ خود بر مبنای مهار و نفوذ هستند. در این میان، ظرفیت‌های سیاست داخلی جوامع عربی بر پیچیدگی‌های سیاست منطقه‌ای بازیگران افزوده است. البته باید توجه داشت که با توسعه نقش مردم در حاکمیت کشورها، دامنه نقش و نفوذ بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای تغییر کرده است و راه‌حل‌های منطقه‌ای برای حل بحران‌های جاری تقویت شده است.

تأثیر تحولات ۲۰۱۱ خاورمیانه بر عدم ارتقاء مجموعه امنیتی خلیج فارس

وقوع تحولات در خاورمیانه تأثیراتی در منطقه خلیج فارس برجا گذاشت، به طوری که این تحولات مانع ارتقاء و شکل‌گیری مجموعه امنیتی در خلیج فارس شد. سقوط برخی از دیکتاتورهای عربی، پایه‌های حضور ایالات متحده در منطقه و همچنین پایه‌های نفوذ کشورهای منطقه‌ای همسو با ایالات متحده مانند عربستان را سست کرده است. این امر از چند جهت باعث نگرانی غرب و به خصوص ایالات متحده و همچنین اسرائیل و عربستان شد. اول اینکه، سقوط "بن‌علی"، "مبارک" و "عبدالله صالح" به عنوان قابل‌اعتمادترین دوستان منطقه‌ای غرب و اسرائیل و روی کار آمدن اسلام‌گراها در این کشورها، باعث ایجاد این نگرانی در میان کشورهای غربی و اسرائیل و عربستان سعودی گشته است که به دلیل اقبال حکومت‌های جایگزین از قوانین اسلامی، نقش و نفوذ سنتی آن‌ها در این کشورها به شدت کاهش می‌یابد. دوم اینکه، محور مقاومت قدرتمندتر شده و نقش آن در معادلات منطقه افزایش می‌یابد. بنابراین، با افزایش مردم‌سالاری در این کشورها

و نقش مردم در تصمیم‌گیری‌های حکومتی، روابط با ایران گسترده‌تر شده و جمهوری اسلامی ایران می‌تواند از ظرفیت‌های منطقه‌ای خود در راستای اهدافش به بهترین نحو استفاده نماید. تاثیرپذیری جنبش انصارالله یمن از انقلاب اسلامی ایران و نزدیکی دیدگاه‌های ایدئولوژیک آن‌ها به جمهوری اسلامی ایران باعث نگرانی غرب و دوستان منطقه‌ای همانند عربستان سعودی شده است. همچنین واکنش به تحولات بحرین و اعزام نیروهای سعودی و متهم کردن ایران به دست داشتن در تحولات بحرین، می‌تواند دلیل متقنی بر این ادعا و ترس عربستان و غرب از گسترش نفوذ ایران باشد. طرح الحاق بحرین به عربستان نیز در این چارچوب قابل ارزیابی است. غرب برای مهار جمهوری اسلامی ایران و جلوگیری از قدرت‌گیری ایران، چندین گام را هم‌زمان با هم به جلو می‌برد.

الف) دامن‌زدن به بحران هسته‌ای ایران و گسترش تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی علیه ایران
ایالات متحده با در اختیار داشتن سکان هدایت متحدین خود علیه پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران، تاکنون چندین قطعنامه را در شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه ایران به تصویب رسانده است. آمریکا و اسرائیل مدام در پی دامن‌زدن به این مسئله هستند که هدف ایران از برنامه هسته‌ای، دستیابی به سلاح هسته‌ای است (هرچند که همواره مقامات جمهوری اسلامی به صراحت این مسله را رد کرده‌اند) و باید جلوی دستیابی این کشور را به سلاح هسته‌ای گرفت. کشورهای منطقه‌ای هم‌سو با غرب نیز در این راستا نقشی بی‌بدیل ایفا نموده‌اند. از جمله می‌توان به نقش عربستان سعودی در دامن‌زدن به ایران‌هراسی و افزایش تنش‌ها علیه جمهوری اسلامی ایران مبنی بر حرکت به سمت دستیابی به سلاح هسته‌ای نام برد. این کشور بارها اعلام نموده است که یک ایران هسته‌ای در منطقه می‌تواند تهدیدهای زیادی را علیه کشورهای منطقه داشته باشد و امنیت منطقه را به خطر می‌اندازد. پایبند نبودن مقامات ایالات متحده به مساله برجام هم گواهی بر این مدعاست.

ب) دامن‌زدن به اختلافات منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران با همسایگان
یکی دیگر از ابزارهای غرب برای افزایش تنش‌ها علیه جمهوری اسلامی ایران و کاهش نقش ایران در تحولات منطقه و جلوگیری از قدرت‌گیری آن و البته عدم تشکیل یک مجموعه امنیتی در منطقه، سیاست دامن‌زدن به تنش‌های ارضی و مرزی ایران با همسایگان می‌باشد (غلامی، ۱۳۹۰). بهترین نمود این مسئله را می‌توان در اختلافات ایران و امارات بر سر جزایر سه‌گانه و ادعاهای واهی این شیخ‌نشین درباره جزایر سه‌گانه ایرانی دید. غرب همواره سعی کرده است تا هر از گاهی با

دامن‌زدن به این مسئله، شکاف‌هاف ایران، امارات و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس را روشن نگه دارد تا مانع از تنش‌زدایی آن‌ها گردد. شورای همکاری خلیج فارس نیز خود از عاملان اصلی دامن‌زدن به این اختلافات است و از این امر همواره استقبال نموده است؛ چراکه از ایجاد نزدیکی و تنش‌زدایی بین ایران و غرب و به‌خصوص ایالات متحده، می‌ترسد. چراکه در صورت ایجاد تنش‌زدایی، شیخ‌نشین‌های حوزه خلیج فارس دیگر نخواهند توانست از برگ ایران‌هراسی در برابر حمایت‌های ویژه ایالات متحده برخوردار گردند.

فشار بر دوستان جمهوری اسلامی ایران در منطقه

یکی دیگر از ابزارهای غرب در راستای فشار بر جمهوری اسلامی ایران و جلوگیری از قدرت‌گیری این کشور در منطقه پس از تحولات کشورهای عرب، افزایش فشار بر دوستان منطقه‌ای ایران و تقویت جبهه مقابل ایران می‌باشد (برزگر، ۱۳۸۷). در تحولات اخیر ما شاهد شکل‌گیری شکل جدیدی از بلوک‌بندی‌های منطقه‌ای در برابر جمهوری اسلامی ایران و دوستان منطقه‌ای ایران هستیم. این بلوک‌بندی جدید را کشورهای ترکیه، عربستان و قطر رهبری می‌کنند. هدف اصلی آن‌ها نیز فشار بر جمهوری اسلامی ایران و دوستان ایران در منطقه برای جلوگیری از قدرت‌گیری آن‌ها می‌باشد. فشارهایی که بر حکومت بشار اسد از زمان شروع ناآرامی‌ها در این کشور از طرف غرب و ترکیه، قطر و عربستان وارد آمده است در این راستا قابل ارزیابی می‌باشد. ترکیه از ابتدای شروع ناآرامی‌ها در سوریه با حمایت از مخالفین و ایجاد کمپ اسکان مهاجرین سوری در مرزهای خود با سوریه و حمایت‌های سیاسی و دیپلماتیک از مخالفان، سعی کرده است تا بر دامنه ناآرامی‌های سوریه بیفزاید و مخالفین بشار اسد را در جهت براندازی وی بسیج کند. عربستان و امارات نیز با حمایت‌های تسلیحاتی به مخالفین و فشارهای بین‌المللی و منطقه‌ای بر رژیم اسد، سعی در براندازی وی داشتند. غرب نیز به رهبری ایالات متحده از همان آغاز شکل‌گیری ناآرامی‌ها در سوریه از طریق ابزارهای گوناگون، استفاده از سازمان ملل و شورای امنیت و تحریم‌های اقتصادی علیه اسد، سعی در براندازی وی داشته‌اند. در این راستا، همواره جمهوری اسلامی را به حمایت از اسد و دست داشتن در کشتن مخالفین اسد محکوم کرده‌اند. جمهوری اسلامی ایران نیز همواره با ارائه شواهد نشان داده است که مخالفین بشار اسد از طرف غرب و عربستان کمک تسلیحاتی می‌گیرند و قصد آشوب را در داخل سوریه دارند.

با کنار هم قرار دادن قطعات این پازل پیچیده، می‌توان نگاه بلندمدت ایالات متحده برای مهار جمهوری اسلامی ایران و جلوگیری از گسترش قدرت و نفوذ ایران پس از تحولات ۲۰۱۱ را، در



استراتژی کلان ایالات متحده دید. این کشور با کمک به ایجاد یک بلوک‌بندی جدید منطقه‌ای به رهبری ترکیه، عربستان و قطر سعی دارد تا نظم جدید منطقه را پس از تحولات اخیر خاورمیانه عربی پی‌ریزی کند، نظمی که هدف نهایی آن حضور همیشگی ایالات متحده در منطقه خلیج فارس و البته عدم تشکیل مجموعه امنیتی با حضور کشورهای منطقه است.

تغییر صورت‌بندی هویتی در خلیج فارس

سرنگونی چند دولت عربی در سال ۲۰۱۱ و تداوم اعتراضات در چند کشور دیگر، موجب به هم خوردن مرزبندی‌های قدرت و هویت در خاورمیانه شده است. پرسش این است که تحولات جهان عرب چه تأثیری بر گفتمان‌های جهان عرب دارد و چه نوع صورت‌بندی از هویت و قدرت در منطقه خاورمیانه در حال شکل‌گیری است؟ تحولات خاورمیانه موجب شده که گفتمان‌های اقتدارگرایی در جهان عرب، موقعیت مسلط خود را از دست داده و گفتمان اسلام‌گرایی، موقعیت بهتری کسب کرده و در مسیر تبدیل شدن به گفتمان مسلط در برخی از این جوامع قرار گیرد.

از آغاز سال ۲۰۱۱، خاورمیانه شاهد تحولات اساسی و آستن تغییرات جدی بوده است. در دهه‌های گذشته، نگرش‌ها، اهداف و ارزش‌های سیاسی - اجتماعی گوناگونی در خاورمیانه جریان داشت و موجب شکل‌گیری برخی پیوندها، ائتلاف‌ها، مرزبندی‌ها و اختلافات شده بود. این ارزش‌ها و نگرش‌ها، مناسبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خاصی را میان کنشگران منطقه شکل داده بود (کریمی، ۱۳۹۱).

در سال ۲۰۱۱، تحولات سیاسی در خاورمیانه، به‌ویژه در جهان عرب چشم‌گیر بود. کنشگران ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی، هر کدام به‌نوعی از این تحولات متأثر شده و می‌کوشند با اتخاذ سیاست‌ها و انجام اقداماتی، بر روند تحولات تأثیر بگذارند و آن‌ها را به سمت‌وسویی سوق دهند که آسیب کمتری ببینند و دستاورد فزون‌تری داشته باشند. اما پرسش اساسی این است که این تحولات چه تأثیری بر دولت‌ها، توزیع قدرت و صورت‌بندی هویت در منطقه خلیج فارس گذاشته است؟ به‌رغم اینکه تحولات سال ۲۰۱۱ جهان عرب، دولت‌های این منطقه را تحت تأثیر قرار داده، اما کاملاً از جنس اجتماعی بوده و گفتمان حاکم بر این جوامع را متحول ساخته است. در پی این تحولات، هویت‌های جدیدی در حال شکل‌گیری است که تأثیرات آن در همه حوزه‌ها و سطوح در حال نمودار شدن است.

تحولات سال ۲۰۱۱ در جهان عرب، نشان می‌دهد گفتمان‌های حاکم در این جوامع قادر به ارائه پاسخ‌های منطقی و متقاعدکننده به مسایل جامعه و پرسش‌های دیگر گفتمان‌ها نیستند و زمان تحول

در گفتمان‌ها و چارچوب‌های مفهومی فرارسیده است (جهان عرب دچار بحران عمیق هویتی شده و آشوب‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، این جوامع را دربرگرفته است).
قبل از تحولات عربی، اغلب نظام‌های سیاسی حاکم در جهان عرب، استبدادی بودند. برخی از آن‌ها نظام‌های استبدادی سنتی و عده‌ای، نظام‌های استبدادی با گرایش‌های مدرن به‌شمار می‌آمدند که اغلب، اقتدارگرا بودند. نظام‌های سیاسی سنتی جهان عرب، عمدتاً در حاشیه خلیج فارس هستند و به دلیل برخورداری از درآمدهای کلان نفتی یا حضور رهبران توسعه‌گرا و بین‌الملل‌گرا، سازشی عملی میان سنت‌های جامعه و الزامات و زیرساخت‌های مدرن ایجاد کرده و به مرحله بالاتری از توسعه دست یافته‌اند. آن‌ها درآمدهای جامعه را افزایش داده و رفاه بسیار زیادی را برای مردم خود فراهم آورده‌اند. مشروعیت این نوع از دولت‌های عربی، در داخل و جامعه بین‌المللی، به حدی است که مخالفان نتوانسته‌اند به شکل ملموسی از آن‌ها مشروعیت‌زدایی کرده و به بسیج توده‌های ناراضی دست بزنند.

تعمیق شکاف ادراکات امنیتی بازبکران موثر خلیج فارس

رقابت‌های منطقه‌ای عربستان سعودی با جمهوری اسلامی ایران در منطقه، باعث گردید که رفتار این کشور به‌صورت هم‌زمان از دو متغیر تأثیر پذیرد. اولین متغیر تلاش برای مصونیت در برابر تحولات منطقه عربی و شمال آفریقا می‌باشد که تحت عنوان پیکار برای بقاء از آن یاد می‌شود. دومین متغیر تلاش برای حفظ و یا ارتقاء جایگاه و موقعیت منطقه‌ای خود می‌باشد. عربستان سعودی به این نکته آگاهی کامل دارد که با افزایش قدرت جمهوری اسلامی ایران و ترکیه و نیز ظهور مجدد عراق، نقش عربستان می‌تواند کمرنگ گردد. لذا تلاش دارد نوعی موازنه‌سازی را علیه جمهوری اسلامی ایران انجام دهد. روابط نزدیک عربستان با ترکیه در سال‌های اخیر از این مسأله نشأت می‌گیرد. این کشور درحالی‌که در روابط خود با ترکیه از ابزار دیپلماسی استفاده می‌کند، اما در برخورد با جمهوری اسلامی ایران بسیار تهاجمی برخورد کرده و درصدد کاهش و یا حذف نقش آفرینی جمهوری اسلامی ایران در معادلات منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا می‌باشد (کرمی، ۱۳۹۱).

فشارهای بی‌امان این کشور علیه جمهوری اسلامی ایران به‌ویژه از طریق نقش آفرینی برجسته در بحران سوریه و کمک‌های مالی و نظامی به مخالفان بشار اسد نیز در راستای تضعیف جمهوری اسلامی ایران انجام پذیرفت. ترس از تسری اعتراضات منطقه‌ای به حوزه داخلی عربستان، این

کشور را به این نتیجه رسانده است که از طریق رفتار تهاجمی می‌تواند دامنه تهدیدات را کاسته و مدیریت بهتری را بر شکاف‌های داخلی خود از طریق نقش‌آفرینی منطقه‌ای داشته باشد. قرائت جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان تاثیرگذارترین کشور منطقه خلیج‌فارس نیز از تحولات دموکراسی‌خواهانه در منطقه خاورمیانه به‌عنوان بیداری اسلامی که از انقلاب اسلامی ایران نشأت گرفته است، موید این امر است که ایران تلاش می‌کند مشروعیت اهداف و ارزش‌های خود را در سه دهه گذشته به اثبات برساند. به این معنی که به‌رغم تلاش‌های دولت‌های محافظه‌کار منطقه خاورمیانه در جهت تحدید اشاعه ارزش‌های جمهوری اسلامی به سایر کشورها، در نهایت مردم منطقه خاورمیانه به این گفتمان بازگشتند و آن را در جهت مبارزه با دولت‌های خود انتخاب کردند. وجود تنش میان جمهوری اسلامی ایران و دولت‌های منطقه نشأت گرفته از عدم‌شناسایی ظرفیت‌های جمهوری اسلامی ایران برای مدیریت مسایل و بحران‌های منطقه‌ای توسط بازیگران بومی است که هیچ‌گاه حاضر نشدند در این زمینه با جمهوری اسلامی ایران تعامل جدی داشته باشند (ابراهیمی، ۱۳۸۳: ۵۵). حتی آمریکا و سایر قدرت‌هایی نظیر اروپا نیز این ظرفیت‌ها را به رسمیت نشناخت و تلاش کردند که از نقش‌آفرینی جمهوری اسلامی ایران مشروعیت‌زدایی شود. این امر بیش‌ازپیش، جمهوری اسلامی ایران را در جهت پیکار برای شناسایی ظرفیت‌ها، توانمندی‌ها و ارزش‌های خود سوق داد. جمهوری اسلامی ایران علاوه‌بر این مسایل، با یک معضل سیاسی و امنیتی دیگری مواجه است که مشخصاً توسط آمریکا ایجاد شده و از طریق بازوهای منطقه‌ای تشدید می‌شود. این معضل، پرونده هسته‌ای می‌باشد که تقابل‌ها را عمیق‌تر کرده و هرگونه چشم‌انداز مثبتی را برای همکاری بیشتر کشورهایی چون عربستان با جمهوری اسلامی ایران، دشوار کرده است. تصور عربستان از ایران هسته‌ای و نگرانی از برهم‌خوردن موازنه قدرت در خاورمیانه، باعث می‌شود که عربستان از فشارهای بی‌امان غرب علیه جمهوری اسلامی حمایت ویژه به‌عمل آورد و متحدین خود در خلیج‌فارس را نیز در این زمینه فعال نموده تا محیط ژئوپلیتیکی جمهوری اسلامی ایران سرشار از تهدید گردد.

تشدید مسابقه تسلیحاتی در خلیج فارس

گسترش حضور نظامی در منطقه و دامن‌زدن به مسابقه تسلیحاتی بین کشورهای عرب منطقه یکی از اقدامات ایالات متحده پس از تحولات ۲۰۱۱ خاورمیانه بوده است.

کشیده شدن ناآرامی‌های خاورمیانه به منطقه خلیج‌فارس و همچنین نفوذ و تسلط جمهوری اسلامی ایران در منطقه به‌عنوان کشوری که تحولات خاورمیانه را ناشی از صدور انقلاب خود

می‌داند، از جمله استدلال‌های غرب به سرکردگی ایالات متحده برای کشورهای عرب خلیج فارس است که از مدت‌ها پیش با دامن‌زدن به پروژۀ ایران‌هراسی سعی در تشویق کشورهای عرب حوزه خلیج فارس برای خریدهای کلان تسلیحاتی از کمپانی‌های غربی داشته‌اند. در این راستا عربستان سعودی قراردادی را به ارزش ۶۲ میلیارد دلار با شرکت‌های آمریکایی منعقد نموده است. آخرین برگ این نمایش، خبر استقرار جدیدترین نسل جنگنده‌های نیروی هوایی ایالات متحده در امارات می‌باشد. تنش بین جمهوری اسلامی ایران، آمریکا و اسرائیل بر سر برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران، باعث شده است که آمریکا جدیدترین نسل جنگنده‌های خود را به امارات انتقال دهد (باقری، ۱۳۹۰).

در مجموع، تشدید مسابقه تسلیحاتی در خلیج فارس پیامدهای منفی به دنبال داشته است که شامل:

الف) کاهش میزان همکاری‌ها که ناشی از حاکمیت جو بی‌اعتمادی در میان کشورهاست.

ب) تحلیل رفتن منابع مادی تک‌تک کشورها به‌خاطر خریدهای کلان نظامی.

ج) حاکمیت جو نظامی‌گری در منطقه که باعث جایگزین شدن راهکارهای نظامی به‌جایی راهکارهای دیپلماتیک خواهد شد.

د) دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای در امورات منطقه، آن‌هم به بهانه تامین امنیت مورد نیاز خود.

ه) تنش محور شدن منطقه که منجر به موضوعیت‌یابی تنش‌های جزئی و تبدیل شدن آن‌ها به تنش‌های فراگیر خواهد شد.

تشدید حضور مداخله‌جویانه آمریکا در خلیج فارس

بازیگران فرامنطقه‌ای در منطقه خاورمیانه دارای منافع برای خود می‌باشند که در اثر تحولات عربی، منافع و نفوذ آن‌ها در معرض خطر و تهدید قرار گرفته است، لذا برای حفظ آن منافع به مداخله می‌پردازند و یا اینکه تحولات بهار عربی به آن‌ها این امکان را داده است که منافع جدیدی را برای خود تعریف کنند و با مداخله خود به دنبال تحقق آن منافع باشند. در خطر قرار گرفتن منافع آمریکا در منطقه خلیج فارس مصداق بارز این مساله است. همچنین مداخله ایالات متحده از طریق برخی از بازیگران منطقه‌ای طلب می‌شود. این بدان معنا است که برخی از بازیگران منطقه، چون خود قادر به دنبال کردن منافع و اهداف خود نیستند، لذا به قدرت آمریکا متوسل می‌شوند. از طرفی بازیگران فرامنطقه‌ای با فراهم آوردن امکانات و توان برای آن‌ها، از آن بازیگران انتظار دارند

که به نیابت از آن‌ها نیز عمل کنند. در این باره می‌توان به درخواست کشورهایمانند عربستان سعودی و قطر از آمریکا برای نقش‌آفرینی در امور منطقه اشاره کرد. با ظهور ناآرامی‌ها در خاورمیانه و کشانده‌شدن آن به منطقه خلیج فارس، حضور آمریکا در منطقه تشدید شد. برای نمونه، ناآرامی‌ها در بحرین به‌عنوان کشوری که میزبان پایگاه‌های دریایی آمریکا است، رویکرد آمریکا را برای سرکوب مردم بحرین وارد مرحله تازه‌ای می‌کند. هراس ایالت‌متحده از فراگیرشدن اثرات انقلاب‌های عربی در منطقه خلیج فارس از یک سو و نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه و تشویق مردم به ساقط کردن حکومت‌ها و در نتیجه به خطر افتادن منافع آمریکا، حضور ایالات‌متحده را در منطقه تشدید کرده است.

تثبیت خرده منطقه‌گرایی در خلیج فارس

شورای همکاری خلیج فارس را می‌توان مهم‌ترین اتحادیه منطقه‌ای در محیط پیرامونی جمهوری اسلامی ایران، در حوزه جنوبی کشور تلقی نمود که نوع نقش‌آفرینی و بازیگری آن در این حوزه منافع و امنیت ملی کشور را تا حد قابل توجهی متاثر می‌سازد.

با مروری بر هدف‌گذاری‌ها و نقش‌آفرینی‌های شورای همکاری خلیج فارس در دوره‌های مختلف طی سه دهه گذشته از حیات این شورا، می‌توان دریافت که این شورا در هر یک از مقاطع تاریخی، اولویت‌های خاصی را در دستور کار خود قرار داده است (غلامی، ۱۳۹۰)، اما با تحولات خاورمیانه و خیزش‌های مردمی در جهان عرب، شاهد اولویت یافتن اهداف و منافع امنیتی برای شورای همکاری خلیج فارس هستیم.

با آغاز خیزش‌های مردم مسلمان خاورمیانه و شمال آفریقا در سال ۲۰۱۱، که به تدریج کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس را نیز در بر گرفت، اهداف، منافع و اولویت‌های آن بار دیگر دچار دگرگونی شد.

تحولات خاورمیانه با ایجاد دگرگونی و تغییر در دو سطح نظام‌های سیاسی اقتدارگرای عربی و همچنین ائتلاف‌ها و نظم منطقه‌ای، در حال حرکت دادن منطقه به سوی مرحله نوینی از حیات سیاسی و امنیتی است (سلیمانی، ۱۳۹۳). بر این اساس، از جمله مسائل مهم تحت‌تاثیر این تحولات، دگرگونی در ائتلاف‌های منطقه‌ای گذشته و یا بازتعریف در ائتلاف‌ها، اهداف و اولویت‌های آن‌هاست. شورای همکاری خلیج فارس نیز با توجه به اینکه اعضای آن را رژیم‌های سیاسی اقتدارگرا تشکیل می‌دهند، در حد گسترده‌ای تحت‌تاثیر خیزش‌های مردمی در جهان عرب قرار گرفت و با توجه به این تحولات، این شورا به بازتعریف اهداف و منافع خود مبادرت نمود؛

به‌خصوص اینکه به‌رغم برخی پیش‌بینی‌های اولیه مبنی بر اینکه این تحولات به کشورهای عضو شورای همکاری سرایت نخواهد کرد، خیزش‌های مردمی در کشورهای عضو شورا و به‌خصوص بحرین، شورای همکاری را با وضعیت بسیار متفاوت و نوینی روبرو کرده است.

با گسترش و سرایت خیزش‌های مردمی به کشورهای عضو شورا و بروز اعتراضات و نارضایتی در این کشورها در ابعاد مختلف از یک‌سو و فروپاشی یا تغییر رهبران نظام‌های سیاسی اقتدارگرا و محافظه‌کار عربی مانند رژیم مبارک، رهبران شورای همکاری خلیج‌فارس در دو حوزه شاهد شکل‌گیری بی‌ثباتی‌ها و ناامنی‌ها بودند؛ یکی بی‌ثباتی در درون این کشورها و به‌خصوص بروز بحران جدی و بی‌مانند در بحرین که شورای همکاری را با چالشی اساسی مواجه کرده است و دیگری، برهم خوردن توازن قدرت منطقه‌ای، به‌ویژه فروپاشی ائتلاف موسوم به محور اعتدال عربی، با حذف رژیم مبارک که کشورهای عضو شورای همکاری را در سطح منطقه‌ای از نظر جایگاه سیاسی و امنیتی تضعیف نمود. بر این اساس، تحولات عربی باعث شد تا منافع و اهداف امنیتی بار دیگر به اولویت اصلی کشورهای شورا تبدیل شود و رهبران شورا رژیم‌های سیاسی خود را در معرض بحران‌های جدی ارزیابی نمایند که تداوم و بقای آن‌ها را مورد تهدید قرار می‌دهد. از این‌رو، سیاست‌ها و اقدامات دولت‌های شورای همکاری بر افزایش سطح امنیت و ثبات سیاسی و دفع تهدیدات امنیتی ناشی از محیط‌های داخلی و منطقه‌ای متمرکز شده است.

در سطح داخلی، کشورهای شورای همکاری سعی دارند تا اقدامات مختلف سیاسی، اقتصادی و حتی امنیتی را برای کاهش ناامنی‌ها، اعتراضات و بی‌ثباتی‌های داخلی، به پیش ببرند و به‌خصوص بخش مهمی از تلاش‌ها بر مهار بحران در بحرین متمرکز شده است. افزایش تسهیلات و رفاه اقتصادی برای شهروندان، در جهت کاهش نارضایتی‌های مردم، بخشی از این تلاش‌هاست و حتی کمک‌هایی برای بهبود شرایط برای کشورهای فقیرتر عضو شورا مانند بحرین و عمان که نقاط بحرانی نیز هستند، اختصاص یافته است. در عرصه سیاسی، برخی اقدامات و اصلاحات که بیشتر حالتی سمبولیک و نمایشی دارد، موردتوجه قرار گرفته است. از جمله در بحرین، آل‌خلیفه بعد از سرکوب گسترده اعتراضات، گفت‌وگوهای سیاسی نمایشی را به راه انداخت. در عرصه امنیتی، از یک‌سو رژیم‌های شورای همکاری به گسترش محدودیت‌ها و اقدامات امنیتی و اطلاعاتی می‌پردازند و از سوی دیگر، اقدامات امنیتی و کنترلی خود را در مقابل معترضین، برای مهار بحران‌های موجود گسترش می‌دهند.



از سوی دیگر کشورهای منطقه خلیج فارس در زمینه منبع تهدید خارجی و تعریف امنیت و به‌طورکلی شرایط خارجی خود اتفاق‌نظر ندارند و در نتیجه سیاست امنیتی متفاوتی را اتخاذ می‌کنند. اختلاف میان اعراب و ایرانیان و همچنین برداشت کشورهای عربی منطقه از جمهوری اسلامی ایران و عراق به‌عنوان منابع ناامنی و خارج‌نگه‌داشتن این دو کشور از ترتیبات امنیتی منطقه، دلالت بر فقدان درک مشترک از امنیت منطقه دارد (مجتهدزاده، ۱۳۸۰: ۳۱). از این‌رو، هیچ تمایلی از سوی شورای همکاری خلیج فارس برای عضویت ایران و عراق به این شورا وجود ندارد. منطقه خلیج فارس به‌عنوان یک خرده سیستم به تداوم سیاست‌های قبلی آمریکا پیش‌ازپیش موردتوجه واقع گشته است. حضور سیاسی و نظامی آمریکا در منطقه به‌ویژه بعد از تحولات ۲۰۱۱ خاورمیانه، به‌عنوان قدرت هژمون موجبات انفکاک میان واحدهای سیاسب منطقه شده است. آمریکا به دو دلیل در ایجاد این انفکاک مؤثر و موفق بوده است: اولاً در میان کشورهای منطقه زمینه متعدد تعارض و واگرایی وجود دارد و الگوی رفتار حاکم الگویی دو وجهی مبتنی بر تعارض است نه همکاری. ثانیاً میان آمریکا به‌عنوان قدرت هژمون و بعضی قدرت‌های منطقه به‌ویژه ایران و عراق قبل از اشغال تعارض حاکم است. برآیند این وضعیت این است که آمریکا با بهره‌گیری از اختلافات و درگیری‌های درون منطقه‌ای، این تعارض را در راستای تعارض خود با بعضی واحدهای منطقه مثل جمهوری اسلامی ایران هدایت و تشدید می‌کند. در نتیجه بخشی از منطقه را جذب و بخشی را دفع می‌کند و یک منطقه دو قطبی با قطب‌های مخالف ایجاد می‌کند.

کشورهای خلیج فارس همواره به جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان بازیگر توسعه‌طلب و تهدیدکننده امنیت منطقه نگاه کرده و به همین دلیل به جمهوری اسلامی ایران اعتماد نداشتند. اختلاف نظر کشورهای منطقه در تعریف ترتیبات امنیتی، به یکی از موانع همکاری برای تثبیت منطقه‌گرایی در خلیج فارس شده است.

چالش‌های تحقق منطقه‌گرایی در خلیج فارس

سیاست قدرت‌های بزرگ منجر به مسابقه‌های تسلیحاتی و نظامی‌سازی منطقه شده است و هم‌اکنون تنش‌هایی بین کشورهای منطقه وجود دارد که بسته به قدرت تسلیحاتی ممکن است بیشتر یا کمتر شود. مشارکت‌های نظامی منطقه‌ای به دلیل فقدان اتفاق نظر در مورد ماهیت روابط، باعث تحت فشار قرار گرفتن کشورهای عضو شده است.

کشورهای خارجی ترجیح می‌دهند بر حضور خود از طریق افزایش نیروهایشان برای دنبال کردن اهداف کلیدی نظامی تاکید کنند. این امر در بحران خلیج فارس در دهه نود آشکار بود و آن‌ها

به‌هرحال روابط تحت‌الحمایتی را تبلیغ می‌کنند (سیمبر، ۱۳۸۰:۳۲۱). تحت‌کنترل قرارگرفتن تحولات امنیتی منطقه از طرف نیروهای خارجی که پا به آنجا گذاشته‌اند، نوعی عدم‌توازن راهبردی در ساختار امنیتی محسوب می‌شود. فضای منطقه‌ای خلیج‌فارس هم‌اکنون عمدتاً در شرایط یک مجموعه منطقه‌ای قرار دارد که تامین‌کننده شرایط مجموعه صلح نیز می‌باشد. در این شرایط، صلح منفی صرفاً به‌معنای عدم‌خشونت حاکم است که وجود چالش‌های گوناگون آن را نیز ضربه‌پذیر می‌کند. همان‌طوری‌که اشاره شد، برای نیل به ثبات بیشتر منطقه نیازمند سوق داده شدن به سمت شرایط لازم جهت تحقق جامعه منطقه‌ای است که در آن با افزایش بازیگران منطقه‌ای، نقش فزاینده جامعه مدنی و بازیگری عوامل اقتصادی امکان تحصیل صلح مثبت نیز بیشتر شود. گزینه فراروی کشورهای منطقه، انتخاب راهکارهای زمان‌بندی شده به‌منظور ایجاد صلح فراگیر است. این راهکارها از پایین‌ترین حد اعتمادسازی میان نظام‌های سیاسی منطقه آغاز و سپس در مرحله بعد میان نهادهای اجتماعی و فرهنگی فراگیر می‌شود. این رویه به‌منزله آغاز زنجیره همکاری‌های گوناگون صورت می‌پذیرد تا رفته‌رفته به تقویت اعتمادسازی بینجامد. بدون‌شک بازخورد این همکاری‌ها در سطح خرد آن یعنی زندگی اجتماعی می‌تواند قدمی بزرگ برای نیل به انسجام و همگرایی در منطقه باشد (سیمبر، ۱۳۸۲:۳۲). به‌عبارت دیگر، منطقه خلیج‌فارس اکنون با داشتن فضای منطقه‌ای نیازمند حرکت به سمت شرایط تامین یک جامعه منطقه‌ای است تا بدین‌طریق از مرحله صلح منفی به سمت ایجاد صلح مثبت حرکت کند.

در این میان، عدم‌یکپارچگی، ضعف وابستگی متقابل کشورهای منطق، عدم‌حضور تمام بازیگران اصلی در نظام امنیتی منطقه، واگرایی کشورها و توزیع نابرابر منابع، وجود کشورهای کوچک و ضعیف، تقسیمات نادرست ارضی توسط قدرت‌های استعماری، تنوع مذهبی و پیچیدگی ترکیب اجتماعی، موجب بروز اختلافات، دعاوی، تنازعات، تنش‌ها و بعضاً جنگ‌ها و برخوردهای مسلحانه شده و ضرورت‌ها و حساسیت‌های خاصی را به‌وجود آورده است. با توجه به جو بی‌اعتمادی، مشکل کشورهای منطقه، تامین امنیت ملی و منافع ملی آنان است که تا به‌حال هیچ‌گونه نظام امنیتی واقعی که بتواند از بروز تشنج و جنگ جلوگیری کند، به وجود نیامده است. به‌عبارت دیگر، فضای منطقه‌ای وجود داشته است، اما مجموعه منطقه‌ای به سختی توانسته خود را حفظ نماید.



نتیجه‌گیری و پیشنهاد

کشورهای حوزه خلیج فارس در شبکه‌ای از تعاملات و وابستگی‌های متقابل امنیتی به هم پیوند خورده‌اند. این مسئله شکل‌گیری یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای در خلیج فارس را سبب گردیده است. بنابراین کشورهای منطقه از لحاظ امنیتی به شدت تحت تاثیر اقدامات همدیگر خواهند بود. از سوی دیگر این کشورها عمدتاً نگرانی‌های مشترکی در خصوص تهدیدات و چالش‌های امنیتی در سطح منطقه دارند. این مسئله بیش از هر چیز دیگر بیان‌کننده این مطلب می‌باشد که مقابله با این چالش‌ها تنها از طریق اقدام دسته‌جمعی با مشارکت تمامی کشورهای منطقه میسر خواهد بود. بدین ترتیب سیستم امنیت دسته‌جمعی در منطقه خلیج فارس سیستمی برپایه مشارکت تمامی اعضا خواهد بود و به‌عنوان محلی مناسب برای طرح مسایل و دغدغه‌های امنیتی و نگرانی‌های مشترک اعضا و همچنین مکانی برای شکل‌گیری الگوهای اعتمادساز میان اعضا عمل خواهد نمود؛ اما این مسئله تا حدود زیادی به برداشت‌ها و ادراکات کشورهای منطقه از این واقعیت بستگی خواهد داشت، ادراکاتی که بعد از تحولات ۲۰۱۱ خاورمیانه نه تنها موجب تعمیق شکاف‌ها در منطقه خلیج فارس شد، بلکه ایجاد یک مجموعه امنیتی متشکل از کشورهای منطقه بدون حضور کشورهای خارجی را در هاله‌ای از ابهام فرو برد.

تحولات موسوم به بهار عربی از یک و و مسأله هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران از سوی دیگر و همچنین عواملی مانند بی‌ثباتی‌های عراق باعث شده است که مؤلفه‌های امنیت‌زدایی منطقه از وزن بیشتری برخوردار باشد، لذا امنیت منطقه برای مدتی نامعلوم از ویژگی‌هایی چون مبهم بودن، پیچیده بودن، ناپایداری، عدم قطعیت و غیرقابل پیش‌بینی بودن برخوردار باشد.

از سوی دیگر بعد از آنکه در اثر خیزش‌های عربی، جایگاه منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران ارتقاء پیدا کرد، دول غرب به‌ویژه ایالات متحده، تلاش بسیار بیشتری کردند که فعالیت‌های هسته‌ای ایران را خطرناک جلوه دهند و به‌نوعی پروژه ایران‌هراسی را در منطقه خلیج فارس راه‌اندازی کردند. در این میان، می‌توان به موضع‌گیری‌های کشورهای عرب منطقه بر ضد ایران و تشدید مداخله نظامی و سیاسی امریکا و سیل فروش تسلیحات نظامی به منطقه اشاره کرد. دولت‌های غربی و دولت‌های عربی با بیان اینکه فعالیت‌های هسته‌ای ایران نظامی است، به اعمال فشارهای گوناگون مالی، اقتصادی و سیاسی پرداختند.

فصلنامه علمی پژوهشی مطالعات بین‌رشته‌ای دانش راهبردی، سال نهم، شماره ۳۴، بهار ۱۳۹۸

جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان تاثیرگذارترین کشور منطقه بارها خواستار تشکیل مجموعه امنیتی با حضور کشورهای منطقه بدون حضور نیروهای خارجی شده است، اما حوادث ناشی از تحولات خاورمیانه و وجود اختلافات قدیمی، مانع ارتقاء این مجموعه امنیتی در خلیج فارس شده است.

منابع و مأخذ

الف) منابع فارسی

- ابراهیمی، شهروز (۱۳۸۸). «خلیج فارس ساختار نظام‌های سیاسی امنیتی و هم‌گرایی»، ماهنامه نگاه، شماره ۱۹.
- اسدی، بیژن (۱۳۸۱). خلیج فارس و مسائل آن، تهران: سمت.
- اسدی، علی‌اکبر (۱۳۹۱). شورای همکاری خلیج فارس و تحولات جهان عرب، تهران: معاونت پژوهش‌های سیاسی.
- اسدی، علی‌اکبر (۱۳۹۱) امنیت خلیج فارس، تهران: معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی.
- باقری، علی‌اکبر (۱۳۹۰). نظام‌های امنیتی، تهران: مرکز مطالعات خلیج فارس.
- برزگر، کیهان (۱۳۸۷). «ایران، خاورمیانه و امنیت بین‌الملل»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال سوم، شماره ۲۳.
- پورطالب، روح‌الله (۱۳۹۲). بهار عرب، تهران: انتشارات رویداد.
- جوکار، مهدی (۱۳۹۱). راهکار غرب و کشورهای عرب برای مهار ایران، تهران: مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.
- سلمانی پورلک، فاطمه (۱۳۹۳). رویکرد آسیب‌شناسانه به فرآیند هم‌گرایی در منطقه خلیج فارس، مجموعه مقالات، جلد ۱.
- سیمبر، رضا (۱۳۸۲). سیاست خارجی ایران در منطقه خلیج فارس پس از سقوط صدام، چهاردهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- سیمبر، رضا (۱۳۸۰). سیاست آسیایی دولت بوش پس از رخداد یازدهم سپتامبر، تاکیدها و دگرگونی‌ها، مجموعه مقالات دوازدهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس، تهران: مرکز مطالعات خلیج فارس.
- عبدالله‌خانی، علی (۱۳۸۳). نظریه‌های امنیت، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- غلامی، طهمورث (۱۳۹۰). ابهام امنیتی در خاورمیانه، تهران: مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.
- کرمی، کامران (۱۳۹۱). خیزش‌های مردمی عرب، تهران: مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.

- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۰). امنیت و مسائل سرزمینی در خلیج فارس، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

(ب) منابع انگلیسی

- Adler, Emanuel and Michael, Barnett (1998). A Framework for the study of security communities', in Emanuel Adler and Michael Barnett, eds, Security Communities, Cambridge: Cambridge University Press. pp 29-65.
- Anderson, Mary B. (1999). Do No Harming, How Aid Can Support Peace- or War, London: Lynne Rienner.
- Bajpai, Kanti (1999). Security and SAARC' in Eric Gronsalves and Nancy Jetly, eds.
- Boas, Morten, Marianne Marchand and Tim Shaw (1999). "New Regionalism in the New Millennium", Third World Quarterly 20 (5). Pp 897-910.
- Gamble, Andrew and Anthony Payne (1996). Regionalism and World Order, London : Macmillan.
- Hettne, Bjorn (2004). The New Regionalism Revisited' in Fredrik Soderbaum and TimothyShaw, eds, Theories of New Regionalism: a Palgrave Reader, London: Palgrave Macmillan, pp 22-42.

